

## درآمدی بر فلسفه و ادبیات

در بحث از ادبیات، همیشه به فلسفه گریز می‌زنیم و اگر در باب فلسفه مطالعه می‌کنیم، ناگزیریم از اینکه از ادبیات و شعر هم صحبت کنیم و حتی دربارهٔ چیستی آن، کارکرد آن و یا فایدهٔ آن قضاوت کنیم و حکم بدهیم. قدیم‌ترین فیلسوفی که فلسفهٔ مُدَوّن او را در دست داریم، افلاطون، از ادبیات سخن گفته و شاعران و سرودخوانان را در پایه‌ای دون نشانده است. بررسی و تأمل در رابطهٔ دو مفهوم فلسفه و ادبیات، موضوعی است که اوله مارتین اسکیلایس به تفصیل دربارهٔ آن سخن گفته است. کتاب، بدون مقدمه، در هشت فصل مباحث را مطرح کرده است:

۱. «فلسفه و ادبیات» چیست؟: فلسفه در حکم ادبیات، ادبیات در حکم فلسفه، فلسفهٔ ادبیات.  
۲. فلسفه و ادبیات در دوران باستان: افلاطون، ایون، جمهوری، ارسطو.

۳. تعریف ادبیات: چرا تعریف ادبیات؟ چگونه ادبیات را تعریف کنیم؟ ادبیات چیست؟ نظریه‌های برون‌گرا، نظریه‌های درون‌گرا، شباهت خانوادگی، نظریهٔ نهادی، ادبیات: مفهومی اساساً مورد چالش؟

۴. مؤلف: رحمت‌الله علیه؟، نیت مؤلف، مرگ مؤلف، بارت و فوکو، منبع معنا کجاست؟



\* درآمدی بر فلسفه و ادبیات  
\* اوله مارتین اسکیلایس، ترجمهٔ مرتضی نادری  
دره‌شوری  
\* چاپ اول، تهران: نشر اختران ۱۳۸۷

۵. هرمنوتیک و تفسیر: تولیدات تئاتری در حکم تفسیرهای جمعی، نمونه توفان، گادامر و هرمنوتیک، ماهیت تفسیر.

۶. ادبیات در فلسفه؟: شکل، سبک و محتوا: دو الگو، فلسفه مبلغ: افلاطون و فایدروس ۷، دو سبک: ویتگنشتاین، تلقی استعاری از تجربه‌گرایی: کواین، این همه به چه معناست؟

۷. فلسفه در ادبیات؟: مارتا نوسباوم، رمان‌ها و اخلاق، استنلی کاول.

۸. فلسفه/ ادبیات:

مؤلف در فصل اول، چارچوب کلی محتوای کتاب و غرض از این مطالعه را تبیین کرده است:

**فلسفه و ادبیات چیست؟** پرسشی را که در عنوان این فصل آمده است، به طرق گوناگون می‌توان پاسخ داد. فلسفه را به لحاظ تاریخی می‌توان «مادر - موضوعی» دانست که تمام موضوعات دیگر از دامان آن بالیدن آغاز کرده‌اند. فلاسفه دوران تقریباً در باب هر چیزی تأمل کرده‌اند، و زایش موضوعات گوناگونی که می‌شناسیم، مثل ریاضیات، فیزیک، اقتصاد و ...، همگی از درون فلسفه رخ داده است که به موجب هر کدام، روش‌شناسی مجزایی در اغلب موارد بر پایه شواهد تجربی پدید آمده و سپس مورد پذیرش همگان قرار گرفته است و بدین سان حوزه‌ای از پژوهش قوام یافته است. روان‌شناسی نمونه‌ای متأخر از این جریان است و زبان‌شناسی شاید متأخرترین نمونه باشد؛ اما ادبیات حوزه‌ای از تحقیق و مطالعه نیست که به این طریق به وجود آمده باشد. ادبیات در حکم موضوعی آکادمیک، بسیار نوظهور است؛ وقتی افلاطون به نقل از سقراط گفت که شعر درگیر «خصوصی دیرینه» با فلسفه بوده است، البته موضوعی آکادمیک را در نظر نداشت؛ بلکه منظور او خلق و اشاعه ادبیات بوده است. او تمام تلاش خود را به کار بست تا شاعران و سرودخوانان را بی‌اعتبار کند؛ در حالی که محاوره‌های خود را با چنان ظرافتی نوشته است که شاید به‌درستی به این نتیجه برسیم که افلاطون، خود از اربابان هنرهایی بوده که یکسره به باد انتقادشان گرفته است. این چهره دوگانه - فلسفه به عنان رقیب ادبیات - تحقیق درباره روابط متقابل این دو را به کوششی جذاب تبدیل می‌کند.

**فلسفه در حکم ادبیات:** «فلسفه و ادبیات»، به تعبیری می‌تواند فنون بلاغی فلسفه یا به بیانی دیگر، «فلسفه در حکم ادبیات» را بررسی کند، و این حوزه‌ای است که در سال‌های اخیر بار دیگر اهمیت یافته است.

دانته «فلسفه در حکم ادبیات» را در تقابل با «فلسفه در حکم علم» قرار می‌دهد، که دومی آرمان کسانی بود که

در قرن بیستم فلسفه را در سنت تحلیلی به کار می‌بستند. از آنجایی که فلسفه با برخی از لاینحل‌ترین مسائل شناخته‌شده برای انسان‌ها سروکار دارد، چنین هدفی ارزش جست‌وجو را دارد. استدلال‌ها و برهان‌های دشوار، در غباری از جملات غیرقابل درک و زبانی نامفهوم، برای این منظور چندان به کار نمی‌آید. از سوی دیگر، خطر ساده‌سازی نیز وجود دارد. این فلسفه باید با زبانی دقیق و واضح وفق یابد که به خودی خود جایگاهی فلسفی است که به هیچ‌وجه همگان نمی‌توانند به آن دست یازند. برخی ممکن است چنین حکم دهند که آرمان وضوح، فلسفه را چنان ساده و خام می‌کند که دیگر برای دشواری نهفته در ذات موضوع مناسب نخواهد بود. برخی حتی پا را از این هم فراتر می‌نهند و ادعا می‌کنند که متون دشوار شاید خواننده را ترغیب کنند تا فعالانه وارد بحث شود، و اینکه دشواری متون، تصویری آینه‌وار از دشواری اندیشه است و به کار گرفتن تمام توان خواننده برای فهم، تنها چیزی است که از فلسفه انتظار می‌رود.

اما چنین دشواری‌هایی به تنهایی متن را ادبی نمی‌کنند. همان‌طور که ادبیات شامل گونه‌هایی چون شعر، رمان، نمایشنامه و ... می‌شود و حتی گونه‌های فرعی دیگری را نیز در درون آنها شامل می‌شود، فلسفه نیز گونه‌های خود را دارد.

ما در بررسی فلسفه به عنوان ادبیات، کل تاریخ فلسفه را در اختیار داریم؛ اما روشن نیست که منظورمان از «فلسفه در حکم ادبیات» چیست؛ پس از چه نظر می‌توان گفت که فلسفه ادبیات است؟ کافی نیست که بگوییم چون فلسفه نیز مکتوب است؛ چرا که دفترچه تلفن و لیست خرید نیز مکتوب هستند. با این حال، شایان ذکر است که آثار فلسفی، چه به شکل گفت‌وگو باشند یا رساله باشند یا مقاله‌ای در یک مجله، چنان تألیف شده‌اند که خواننده را از بابت صدق آنچه مطرح می‌شود، متقاعد کنند و فیلسوف نیز شکل‌های مختلف اقناع را به کار می‌بندد تا به هدف خویش برسد.

یکی از وجوه تمایز میان فلسفه و ادبیات، که همواره مورد توجه بوده، این است که ما در ادبیات شخصیت‌ها و موقعیت‌های داستانی را می‌بایم؛ در حالی که فلسفه با نثر معمولی کار می‌کند.

آنچه من «فلسفه در حکم ادبیات» خواهم نامید، یعنی تحلیل جنبه‌های بلاغی و سبک‌شناختی فلسفه، حوزه‌ای است که با برخی استثنائات درخور توجه تاکنون مورد غفلت واقع شده است؛ با این حال، حوزه‌ای است که به نظر می‌رسد بسیار ثمربخش

# ادبیات در حکم اکادمیک موضوعی نوظهور است؛ وقتی افلاطون وقتی افلاطون سقراط گفت که شعر در گیر «خصوصی» دیرینه، با فلسفه بوده است، بلکه موضوعی آکادمیک را در نظر نداشته؛ بلکه منظور او خلق و اشاعه ادبیات بوده است

**ادبیات در حکم موضوعی آکادمیک، بسیار نوظهور است؛ وقتی افلاطون به نقل از سقراط گفت که شعر در گیر «خصوصی» دیرینه با فلسفه بوده است، البته موضوعی آکادمیک را در نظر نداشته؛ بلکه منظور او خلق و اشاعه ادبیات بوده است**

وجود داشته است. مسلماً مهم‌ترین منبع، زیبایی‌شناسی بوده و هست که رشته‌ای فلسفی است که به مسائل کلی راجع به ماهیت هنر و زیبایی و نیز مسائل هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و ارزشی در خصوص هنر می‌پردازد. علاوه بر این، کتاب‌هایی منتشر شده است که شاید بتوانیم آنها را «کتابچه‌های راهنما» یا «چگونه کار هنری بکنیم» بنامیم؛ از قبیل *بوطیقای هنر لونگینوس* و *بوطیقای هنر بولیویو*. اینها نیز دسته‌ای از این منابع هستند. سومین منبع سنتی، نظریه‌پردازی درباره هنرها در قالب بیانیه‌های هنری راجع به اینکه هنر چیست و چه نیست و به چه هنری باید پرداخت، در اختیار ماست. نمونه بارز این نوع، هنر چیست؟ تولستوی است. با این حال، در روزگار ما بسیاری از دپارتمان‌های دانشگاه ادبیات، واحدهایی درسی در نظریه ادبی دارند که «مکاتب» گوناگون نظریه ادبی، از قبیل شکل‌گرایی، نقد نو، ساختارگرایی، تحلیل روان‌کاوانه و ... را ارائه می‌دهند. از این رو باید در مورد روابط میان نظریه ادبی و فلسفه ادبیات نیز چیزهایی گفته شود.

فلسفه ادبیات پیشینه‌ای دور و دراز دارد. گرچه در زمان افلاطون و ارسطو این اصطلاح به کار نمی‌رفت، اما آثار افلاطون و ارسطو راجع به تراژدی و شعر را می‌توان به نحو مؤثری نقطه آغاز این سنت دانست. با ظهور زیبایی‌شناسی در خلال آثار اثرگذار بومگارتن در قرن هجدهم، مسائل مربوط به ارزش‌گذاری و تأویل آثار هنری، از جمله ادبیات، با هم کنار آمدند و با نقد سوم کانت، نقد قوه حکم، زیبایی‌شناسی به جریان غالب فلسفه پیوست. با این حال، نظریه ادبی پدیده‌ای مربوط به قرن بیستم است.

باشد؛ اما این به آن معنا نیست که فلسفه همان ادبیات است؛ اگرچه فلسفه نیز همان شگردهایی را به کار می‌گیرد که در ادبیات سراغ داریم؛ ولی کماکان میان آنها تمایز قابل می‌شویم.

**ادبیات در حکم فلسفه:** اگر فلسفه ادبیات نباشد، آیا ادبیات می‌تواند فلسفه باشد؟ یکی از دلایل مطرح شدن این سؤال، علی‌رغم بحث‌هایی که در بالا صورت گرفت، آن است که بسیاری از فیلسوفان نیز آثار مکتوبی نوشته‌اند که ویژگی‌های به ظاهر ادبی دارند، اما کماکان تکلفی آشکارا فلسفی نیز دارند. یکی از این فیلسوفان، سورن کرکگور، فیلسوف دانمارکی، است که در قالب شیوه‌های صناعی متنوع و با سبک‌هایی متفاوت، آثاری از قبیل *خاطرات اغواگر* نوشته است که بی‌تردید می‌توانند به عنوان آثاری ادبی نیز شناخته شوند. فریدریش نیچه چنین گفت زرتشت را نوشت که اگر نگوییم اثری ادبی است، لااقل باید آن را اثر فلسفی بسیار غریبی بدانیم. حتی پیش از قرن نوزدهم نیز فیلسوفان آثاری نوشته‌اند که امروز می‌توانیم آنها را در مقوله ادبیات بگنجانیم؛ از جمله *اعترافات سنت اگوستین*؛ اما، همان‌طور که در بالا اشاره شد، با در نظر گرفتن ژانرهای مقدم بر تخصصی شدن کنونی فلسفه، حتی تنوع بیشتری نیز وجود دارد.

اغلب، برخی ادعا می‌کنند که نویسندگانی هم که متونی پدید آورده‌اند که به ظاهر از نوع فلسفی نیستند، یا نویسندگانی که از طریق نوشته‌هایشان مباحث فلسفی را به مخاطب خویش القا نمی‌کنند نیز «فلسفه‌ای دارند» یا در داستان‌هایشان «فلسفه‌ورزی می‌کنند».

یکی از پایه‌های دعوی مبنی بر اینکه هر نویسنده‌ای فلسفه‌ای دارد، شاید این واقعیت باشد که فلسفه و ادبیات، هر دو نگران حقایق کلان و خردی درباره وجود انسان هستند.

**فلسفه ادبیات:** بخش عمده این کتاب به فلسفه ادبیات اختصاص خواهد یافت. فرض‌هایی که در بالا راجع به ادبیات به طور کلی، و به‌ویژه ماهیت تأویل ادبی داشتیم، می‌تواند تحت این عنوان مورد بحث قرار گیرد. با این همه، ممکن است پرسیده شود که آیا این همان نظریه ادبی نیست و نمی‌توان به راحتی آن را در حیطه مطالعات پیرامون ادبیات پذیرفت؟ با وجود این، آنهایی که به ادبیات اشتغال دارند، از قبیل مؤلفان، ناشران و منتقدان، شاید احساس کنند که به بحث درباره مسائل پیرامون اهداف و روش‌های حرفه خود نیاز دارند. پس چرا فیلسوفان نمی‌توانند آنها را به حال خویش رها کنند؟

به‌طور سنتی، سه منبع شناخت و نظریه درباره ادبیات و هنر